

دیرگاهی است که بندهای خصمانه فقر و استبداد و استعمار و استثمار و سنت‌های وقیح سفید چهرگان، بر دست و پای سرخ پوستان استوار گشته و هم‌آوازی سرخ‌پوستان را مختل ساخته و فریاد و ندا را در حلقومشان خشکانده است. در بطن یک تمدن آشفته و ستمگر، سرخ‌پوست تنها، سخن از گمگستگی و بی پناهی و انزوا می‌گوید، سخن از تنهایی و بی تکیه‌گاهی، سخن از گسیختگی نظام قبیله و دودمان و تبار، از شقه شدن وجود خویش و بالاتر از آن، از عذاب‌روحي-عذابی که کمیت کلمات هم از بازگوئی آن لنگ است.

سرخ‌پوست غریب - غریب از سرزمین و غریب از اجاقگاه دودمان، در سکوت مرگبار خود - در دنیائی مملو از آدم‌های مثله شده و افلیج، داد از فراق و غربت می‌زند. ولی اسفا که دیگر کوه‌های سربرافراشته و مغرور، مه من آهوان‌گریزها، صدای تنها مرد سرخ‌پوست را منعکس نمی‌کند چرا که بدست برادر اجنبی - همان برادر خوانده سفیدپوست، تیغه بولدزرها سینه کوهها را شکافته، چشمه آبشخورها را کور کرده و بجای آن آسمان‌خراشها ساخته - دیواری بلند به ضخامت پولاد. و این چنین برادر خوانده سفیدپوست را به انزوا انداخته و سرگردانی او را هزار چندان کرده است و اینجاست که آرام آرام این سرخ چهرگان به مرگ و زوال نسل خود آگاه گشته، جنگاوری از یادشان رفته، اساطیر و قصص و روایات قومی بفراموشی سپرده شده - رقص باروری منسوخ گشته - ترانه‌های دسته جمعی رنگ باخته و خنیاگران به گوشه چادرها پناه برده‌اند. عاشقان سرخ چهره دیگر از جادوگران قبیله طلسم محبت نمی‌گیرند و داروی عشق و مهر گیاه بی خاصیت شده و از نظرها افتاده است. و بدین سان سرخ‌پوست حساس و طبیعت پرست، زنجیری و محبوس تمدن ظاهر آراسته سفید چهرگان گشته است.

کوه‌هایی که ندای سرخ پوستان را منعکس می‌کرد و صخره‌هایی که همچون آئینه صیقل یافته بود به تسخیر سفیدپوستان درآمده و دینامیت همان سان که

ترانه‌های از قبایل سرخ پوست

برگردان : دکتر جابر عناصری

گردآورنده : SAMUEL.G. DRAKE



باورهای مقدس

کوهها را خرد کرده - تمدن بی پیرایه، سرخپوستان را نیز در هم ریخته است .
ابراهانی که برای سرخپوستان باران زا بود ، بوی باروت گرفته و خورشید بی
زوالی که تابناکیش سر لوحه اشعار سرخ پوستان بود در پشت دود باروت رنگ
باخته است .

جماعتی از سفیدچهرگان ظاهرا " بنام مبلغین مسیحی ، از پایگاه دین عیسیای
مسیح سوء استفاده کرده و آنرا برای استثمار و بندگی سرخ چهرگان بکار بسته اند .
و از این طبیعت زادگان عربان اندیش که آرایش اندیشه شان احساس و پیرایش
تفکرشان گریز از حسابگری و شیادی است و معصومیت در عمق چشمانشان جاری
است ، دیوان و ددان عاصی و طاغی و قطاع الطریق ساخته اند که هر لحظه در
کمینند تا جگر از جگرگاه سفیدچهرگان بیرون کشند .

سرود خورشید سرخ چهرگان رابه استهزاء گرفته ، تعالیم عیسیای مهربان را بطاق
نسیان کوبیده و بنوای ناقوس کلیساها تسلط خود را بر سرزمین های گسترده اعلام
می نمایند .

اما حتی آهوان دست آموز سرخپوستان نیز از صدای ناقوس آنهارمیده و دشت
را به سفیدچهرگان سپرده اند چرا که تیغه ستم آنها تیز است و دائره عطوفتشان
به تنگی چشمان خون گرفته و بی حالتشان .

همزمان با رمیدن آهوان خیره چشم دشتها ، سرخپوستان نیز از سرزمین هائی
که جویبارانش فراوان بود و جلگه هایش پربرکت - بیرون رانده شدند و حتی قبایل
اذن گرد هم آئی برای اجرای مناسک و مراسم قومی خود نیز نیافتند . جز یاد روز -
گاران گذشته و حسرت ایام سپری شده .

خوشا ایامی که ریش سفیدان و سرکردگان سرد و گرم چشیده قوم به گپ زدن
و نظاره رقص عاشقان می پرداختند و نوازندگان در شاخها می دمیدند و رقاصه ها
با پای کوبی آهنگ ماندگاری قوم رازمزه می کردند . عاشقان دیگر طلسم های محبت

را بر کمر نمی آویزند . حرف جادوگران قوم از یادشان رفته است که گفته بودند .
" هرگاه نور ماه به طلسم بتابد و معشوقه بر آن نظر کند ، مهر عاشق در دلش
خواهد جنبید " . جادو یزشک دیگر جادویش اثر نمی گذارد و سحرش باطل گشته و
افسونس بی اعتبار شده است .

افسانه طلوع و فرود خورشید از یادشان رفته - کیسه های توتون خالی گشته
است . دیگر کودکان قبيله ، افسانه های قومی را از پدر بزرگها نمی شنوند .
همه چیز رنگ باخته ، تنها ترانه های سرخ چهرگان ماندگاری قوم را باز
می گویند و حسرت روزگاران گذشته .



برادر سفید پوست ، به گفتار ما گوش فرا ده
 زمانی بود که نیاکان ما این سرزمین بیکران را صاحب و مالک بودند
 قلمرو ما وسیع بود از نقطه طلوع خورشید تا پس کوه‌هایی که
 زرین شعاع آفتاب در آن فرو می‌رفت .
 این سرزمین هدیه " روح بزرگ " برای سرخ پوستان بود .
 او برای برکت این جلگه‌ها در اندیشه بود ، روح بزرگ برای ما
 گلدهای گاو میش ، گوزن‌ها و سایر حیوانات را آفرید .
 او خواست تا ما از این موجودات برای قوت خود بهره بگیریم .
 روح بزرگ ، خرس و حیوانات دیگر را خلق کرد و پوست آنها را تن
 پوش ما قرار داد .
 روح بزرگ به گشت زارها برکت داد و دانه‌ها را بارور ساخت تا فرزندان
 سرخ چهره‌اش را سیر و سیرتر سازد چون روح
 بزرگ فرزندان خویش را به مهر خود امیدوار
 کرده بود .
 او ما را دوست داشت و ما او را از جان و دل سپاس می‌داشتیم
 اگر در شکارگاه گدورتی بین ما برمی‌خاست ،
 سرکرده‌های ما بصلح و صفا می‌کوشیدند
 بی‌آنکه خونی ریخته شود .
 اما روز شومی فرا رسید
 اجداد شما از رودخانه سهمناک و خروشان ما گذشتند و
 در سرزمین مقدس ما اطراق کردند .
 در آن روزگار آنها انگشت شماری بیش
 نبودند .
 آنها در میان ما سرخ چهره‌ها دوستانی یافتند
 ما دشمن آنها نبودیم
 سفره ما برای آنها گسترده گشت .

آنها بما گفتند که از زادگاهشان بخاطر ظلم و جور حاکم
 جباری گریزان گشته‌اند .
 آنها خواستار سرزمین کوچکی برای اطراق گشتند .
 پس ما بر آنها محبت کردیم و گشاده دستی نمودیم .
 آنها را نزد خویش پذیرفتیم و بر آنها بچشم
 دوستی نگریم .
 آنها نیز ما را برادر خواندند .
 ما باور کردیم - با آنها مطمئن شدیم . قلمرو وسیعی
 در اختیارشان گذاشتیم .
 روز بروز بر تعدادشان افزوده گشت
 آنها از ما طلبگار گشتند . سرزمین گسترده‌تری
 خواستند .
 آنها سرزمین اجدادی ما را طلبگار شدند .
 چشمان ما گشاده گشت ، افکارمان
 پریشان شد . جنگ آغاز گردید
 نژاد سفید ، سرخ پوستان ساده دل را
 فریفت .
 سرخ پوستان بر علیه سرخ پوستان اجیر گشتند .
 پس آنگاه بسیاری از ما در خون خود غلتیدند .
 برادر سفید پوست ،
 روزگاری قلمرو ما وسیع بود
 و از آن شما محدود .
 امروز سرزمین اجدادی ما از آن شماست .
 محل اطراق ما بحدی است که فقط گلیم‌هایمان
 را بگسترانیم .
 شما از زادگاهتان رانده شدید و زادگاه ما را تصرف کردید .



هنوز هم تشنه خون ما هستید هنوز هم بسنده نگرده‌اید .
شما بزور دین و معتقدات خود را بر ما تحمیل می‌کنید .
برادر سفید پوست گوش فراده

شما مدعی هستید که خواستار تعلیم ما هستید . تعلیم ما
که چگونه " روح بزرگ " را پرستش کنیم !
شما ادعا دارید که گوینده حقیقت هستید و ما
در اشتباه !

چگونه باور کنیم ؟

ما میدانیم که اصول دین شما مندرج در کتاب
است . اما دین ما در قلب ماست .

اگر شما راست گفتار هستید پس چرا چرا روح بزرگ
آن کتاب را بما نبخشید ؟

چرا این کتاب را به اجداد ما نداد ؟
برادر سفید پوست

دین شما از آن شماست . باورهای ما
از آن ما .

دین ما بما تعلیم میدهد که شکرگزار تمام برکت‌هایی
باشیم که روح بزرگ بما ارزانی داشته است .

بما میگوید که عشق را در میان خود
حکم قرار دهیم و به مهر و دوستی با هم زندگی کنیم .

متحد باشیم و از نفاق گریزان .
ما هرگز درباره معتقداتمان پراکنده‌گوئی نمی‌کنیم .

برادر سفید پوست

روح بزرگ خالق همه ماست .

اما او برای ما بشره و سیمائی متفاوت از شما و
رسم و سنت جداگانه‌ای بخشیده است .

و چون چنین کرده است چرا نگوئیم که او دین مستقل
از دین شما بما داده است . دینی که مطابق فهم و
ادراک ماست .

برادر سفید پوست

ما آرزومند نابودی دین شما نیستیم .

ما فقط خواستاریم که باورهای مقدس خود را نگاهبان
باشیم .

برادر سفید پوست

ما آگاه هستیم که شما به همسایگان سفید پوست در باب
دین خود وعظ می‌نمائید .

بما رخصت دهید تا نتیجه تعالیم شما را در نگریم

اگر گفتار شما جامه عمل پوشید پس ما نیز گردن بر

یوغ شما پیش خواهیم آورد . فقط باین همسایگان

بگوئید که شرافتمند باشند . دست به چپاول ما

نزنند . ما را فریب ندهند .

پس اگر چنین کردند ما نیز گفتار شما را بجان

خواهیم پذیرفت .

ما دست‌هایمان را برای اتحاد و اتفاق

بسوی شما دراز کردیم اما سرکردگان و رهبران دینی

شما آنرا پس زدند .

آنها گفتند که اتفاقی در بین دین خدا و

دین شیطان نیست . و ما سرخ‌پوستان

سرافکنده و پژمرده از راه برگشتیم .

برادر سفید پوست

سرزمین مقدس ما ارزانی شما باد

اما باورهای مقدس ما را نابود نسازید .